

بیگ نیته

شلخته‌ی سرخوش



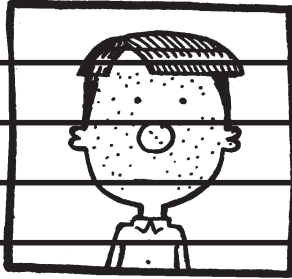
لینکلن پیرس
مترجم: ابوذر مؤمنی‌زاده



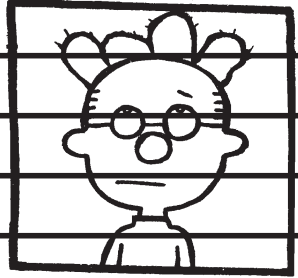
به‌به، پارسال دوست امسال رفیق!
با دانش‌آموزان مدرسه‌ی ۳۸ آشنا بشین.



جینا



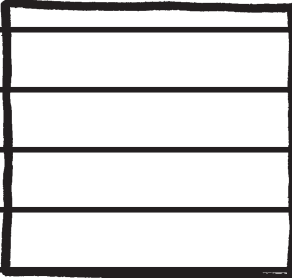
آرتور



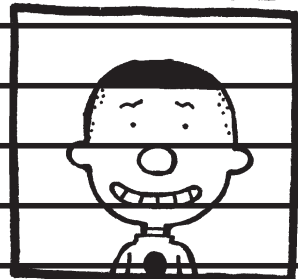
فرانسیس



نیک



شکل ماهت رو اینجا بکش



تدی



نیت



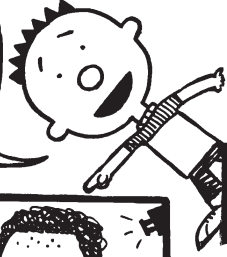
دی‌دی



جِنی

ماست... یادوغ

(آهه راست بود بگو ماست، آهه دروغ بود بگو دوغ)
نیک بلونسکی، یه دروغ‌گوی بزرگه! حالا به نظر شما این حرف‌ها ماسته
یعنی راسته یا دوغ یعنی خالی می‌بنده!



۱ وقتی سردبیر کتاب سال بودم،
افتخار پشت افتخار نصیبم می‌شد.



۲ روزی روزگاری ستاره‌ی
بی‌رقیب لیگ بودم.
جان خودم!



۳ من مأمور
راهرو هستم.



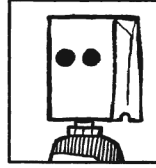
۴ توی مسابقه‌ی آزمونگ، من
جواب دُرست نهایی رو دادم.



شماره‌های ۱، ۲ و ۳ دروغ است! بوق! بوق! بوق!

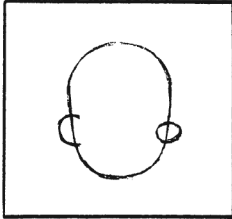
روشدن دست دروغ‌گو:

این کتاب، خاطرات و ماجراهای یه گُمیک باز خفنه.

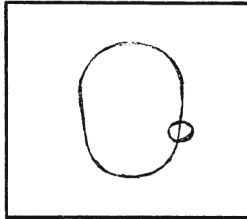


می خوای بدونی من کی هستم؟

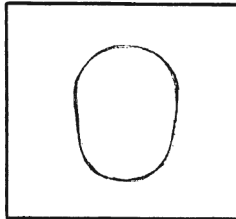
سرنخ کل درشت؛ اول با قوط کم رنگ شروع کنید. آفرین! بعد هم قوط را پررنگ کنید!



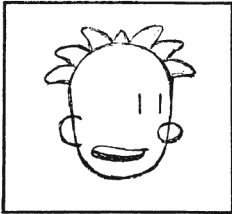
یک نیم گردالی شبیه قالباق هم جای گوشم بکشید.



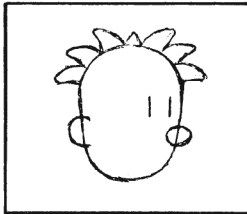
یک بیضی کوچک تر بکشید. بز نم به تخته دماغ من است.



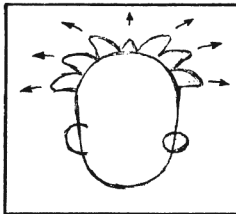
با یک بیضی شروع کنید. گردی بالا کاسه تر است.



لطفاً دهان هم برابم بکش! می فواهم چیزی بگویم.



کشیدن چشم هایم مثل آب فورون است. دو تا فظ صاف بکش!

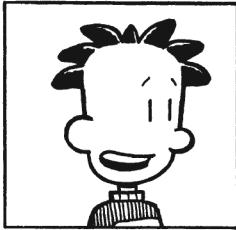


فرمن موی من، هفت دسته است، فلش ها را دنبال کن!

بدو بریم قاطره بازی!



موهام رو رنگ کن. گردن و شونه یادت نره! گل کاشتی! بز ن قدش، من نیت هستم.



فصل ۱

«آی شلخته، تو دیگه خیلی نویری!»

بیب! چشم چشم می‌کنم... فرانسیس طوری کله‌اش را تکان می‌دهد، انگار یک زباله‌خوار به تورش خورده.



فرانسیس چپ‌چپ نگاهم می‌کند: «نه، با آب‌خوری بودم!» و چیزی شبیه این حرف را می‌پراند: «شلخته‌ترین بچه‌ی مدرسه‌ی ۳۸!»

آهان بله، تا یادم نرفته کمی دُرافشانی کنم: مدرسه‌ی ۳۸ اسم مدرسه‌ی راهنمایی ماست. فرانسیس هم قربان قد و بالایش بروم دوست گرمابه و گلستانم است. کور که نیستم می‌بینم کمی شلخته تشریف دارم. که چی؟ نه که چی؟

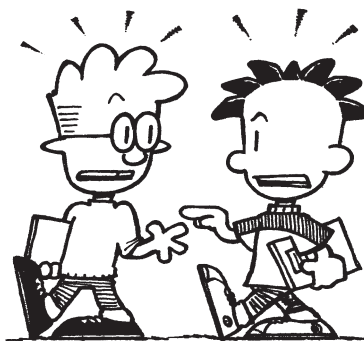


فرانسیس با دفترچه می‌کوبد توی ملاجم؛ حالا نکوب کی بکوب! بعد هم آقای دارکوب بی‌خیال می‌شود! دلش نمی‌خواهد معلم‌ها ببینند با دفتر ملاچ‌پرانم کرده. این جنگولک‌بازی‌ها خلاف مقررات مدرسه است و سروکارت را به اتاق تنبیه می‌کشاند. فرانسیس هم دُم به تله‌ی اتاق تنبیه نمی‌دهد. **هیچ وقت.**



هه، دست روی دلم نگذارید. اسم این تُحفه حتی به گوشِ مسئولِ اتاقِ تنبیه هم نخورده. خالی می‌بندم؟ ریش و قیچی دست خودتان!

بحث	جر	بحث	جر
بحث	جر	بحث	جر
بحث	جر	بحث	جر



بچه‌ها مانده‌اند دوستی من و فرانسیس دیگر چه حکایتی است؛ شُترگاوپلنگی است آن سرش ناپیدا. انگار چیزهایی هم حدس زده‌اند. من و او از فرقِ سر تا ناخن پا متفاوتیم. بفرمایید این هم دلیل:



آمار دقیق و رسمی

جیک و پیک فرانسیس

راهنمای مطالعه

1 چاه اطلاعات عمومی است!

می دونی مقرر شتر

در سال ۱۹۱۹ مکانیکی بوده به اسم...

۱۹۱۹ و ۱۹۱۹...

فب، منم از اطلاعات عمومی فوشم میاره. اما نه از این درب و داغون هاش. عاشق آمارگیری از ورزشکارها و هنرپیشه های سینما هستم.



2 او گرم کتاب است!

فرانسیس می خواد به روز و اکیرشناس (مالا هر کوفتی که هست) بشود. هول برش داشته و مدرسه را چری گرفته. خودمانیم خیلی هم در این زمینه سریش تشریف ندارد.

بین بازم به

بیست ناز نازی

دیکه!

جینا →

...مثل بعضی ها که

اسمش رو نبر!

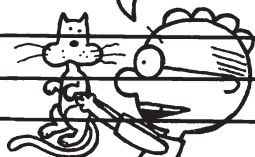


3 او پیشول بازی است که نکو نپرس!

کوکوری مکوری جینکولی چنکولی

پیشی پنکولی!

هرچی کمتر از این روی
شخصیت فرانسیس حرف
بزنیم، بهتره!

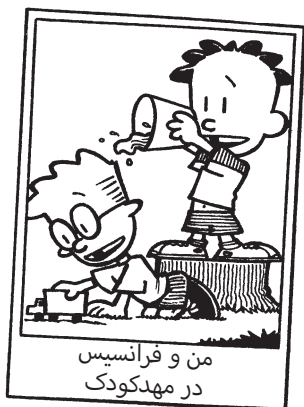




بگذارید برای آگاهی دوستان باز هم **دُرافشانی** کنم: فرانسیس خیلی هم روی مُخ نیست. فکر کنم وقتی این راهنمای مطالعه را نوشتم که او مرکز اعصاب و روانم را تخریب کرد و توی خانه‌ی درختی مان خوشبوکننده‌ی هوا زد. بماند. بی خیال! ادامه‌ی راهنمای مطالعه:



شاید بهتر بود این عادتِ نظم و ترتیب و **تیتیش مامانی** فرانسیس را بالای فهرست با **خط دُرُشت** می‌نوشتیم. دوستی ما به تاتی‌تاتی‌های مهدکودک می‌رسد و می‌دانم شلختگی توی کارش نیست و تَر و تمیز است. تایادم می‌آید، آقای تمیز، بدون پارچه‌ی مرطوب با سطل شن و ماسه بازی نمی‌کرد.



کله دودکشی لطفاً دست‌بردار! به فرانسیس می‌تویم: «حالا آگه کج باشه به تریج قبای کی برمی‌خوره؟»
فرانسیس می‌گوید: «شلخته به نظر میاد!» رفیقم سوزنش گیر کرده:
«بفهم، فَنگ‌شویی راهرو به هم می‌ریزه!»



آخ! ملاجم را می‌مالم و غر می‌زنم: «بانمک شدی تیدی! برو خوب می‌ری!»



ای‌وَل، کلاس علوم با آقای گالوین! تا حالا تبلیغات لوازم خانگی به دردنخور را که دیده‌اید؛ کلاس علوم هم چیزی توی همین مایه‌هاست، حیف که دستِ آدم کوتاه است و نمی‌تواند کانال را عوض کند.



آقای گالوین می‌گوید: «هزار آفرین، جینا!» جینا خانم مثل همیشه یک‌ریز پلک می‌زد. پلک... پلک... پلک...

آقامعلم می‌رود سراغ فرانسیس: «آفرین، پسرم!»

چشم برمی‌گردانم بالا و فرانسیس برگه را می‌گیرد سر دست. برگه‌اش مثل میخ می‌نشیند توی چشمم. آخ!



چی؟ نوزده! عجیب نیست. خبر تازه‌ای هم نیست. اینجاست که ستاره‌ی گل‌دُرُشت نیت طلوع می‌کند: اُهوکی، من و فرانسیس که تکلیفمان را با هم انجام دادیم. خُب حالا اگر این تُحفه نوزده گرفته...